

ملاحظاتى درباره تحفة الملوک* و تصحيح مجدد آن

محمود عابدی**

چکیده

تحفة الملوک، از على بن ابى حفص بن فقيه محمود اصفهانی، رساله‌ای در آداب ملوک است که در قرن ششم یا اوایل قرن هفتم تألیف شده است. این رساله در سال ۱۳۸۲ش، با تصحيح على اکبر احمدی دارانی، به طبع رسیده است. در این مقاله، ما به بعضی از وجوه اهمیت این کتاب، از جمله اشتمال آن بر بعضی آیات رودکی و ابوشکور بلخی اشاره کرده‌ایم و برخی عبارات و آیاتی که مفاد آنها را می‌توان پیشینه‌ای برای سخنانی از سعدی در گلستان و بوستان دانست، نشان داده‌ایم و آن‌گاه نمونه‌هایی از سهوهایی را که در تصحيح این متن پیش آمده است، یادآوری کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: تحفة الملوک؛ رودکی؛ ابوشکور بلخی؛ گلستان سعدی؛ بوستان سعدی؛ تصحيح

متن

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۱۳

* مشخصات کتاب‌شناختی این اثر به این شرح است: تحفة الملوک. على بن ابى حفص بن فقيه محمود اصفهانی (احتمالاً حدود قرن ششم قمری). تصحيح على اکبر احمدی دارانی. میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۲، سی + ۱۸۲ ص.

** عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

مقدمه

تحفة الملوک از نوع اندرزنامه‌هایی است که مؤلفان ادب‌آموخته و آزاد از مناصب و مشاغل حکومتی در وعظ و نصیحت و اخلاق عملی می‌نوشتند و به حاکمان و کارگزاران هدیه می‌کردند. با آن‌که بیشتر این اندرزنامه‌ها با عناوینی چون آداب الملوک، نصیحة الملوک و تحفة الملوک نامیده شده‌اند، در آنها کمتر به آیین کشورداری و تنظیم سازمان‌های دیوانی و حکومتی پرداخته شده است، و فراهم‌آورده مؤلفان مجموعه‌ای از مقبولات عام را شامل است که با اقوالی از بزرگان دین و ناموران تاریخ و گاهی معاریف اقوام گذشته است و در آنها عموماً همت نویسنده بر طرح مباحثی متمرکز بوده است که هر خواننده‌ای مخاطب آن باشد،^۱ و چون دوره پدیدآمدن این نوع از آثار فارسی قرون پنجم و ششم، یعنی پیش از حاکمیت کلیده و دمنه نصرالله منشی بود، کتاب با نثری ساده و روشن، آراسته به ابیاتی از شاعران متقدم و همراه حکایات و لطایفی خواندنی شکل می‌گرفت و، با این صورت، قابلیت آن را می‌یافت که در میان ادب‌دوستان دست‌به‌دست بگردد، خواننده شود و این خواندن‌ها زمینه‌ساز اخذ و اقتباس‌هایی را فراهم کند.

اندرزنامه‌هایی مانند تحفة الملوک، هرچند در اسم و عنوان تحفه‌ای برای تقدیم به پادشاهان بودند، منزلت اجتماعی نویسنده، گویا، مانع از آن می‌شد که ستایش‌نامه‌ای در مقدمه کتاب، با تصریح تمام به موقعیت و کار و حال خود سامان دهد، و نیز مقبولیت عام مطالب آن گاهی باعث می‌شد کاتبی، با حذف یا تبدیل مقدمه، متن را استتساخ کند و بی‌نام مؤلف به امیری و بزرگی تقدیم دارد. از این رو بیشتر اندرزنامه‌ها، از جمله تحفة الملوک، مقدمه روشن و گویایی ندارند، یا کیفیت آن در نسخه‌ها متفاوت است. به بخشی از مقدمه تحفة الملوک که تنها در یک نسخه آن آمده است، توجه کنید:

اما بعد، بدان که مصتّف این کتاب علی بن ابی‌حفص^۲ [کذا] بن فقیه محمود
الاصفهانى، رحمة الله علیه رحمة واسعة، چنان فرموده است [کذا] که بزرگان ماضی و

۱. در میان مجموعه این نوع اندرزنامه‌ها، تا آنجا که نگارنده می‌شناسد، حدائق السیر نظام‌الدین یحیی بن صاعد (زنده در نیمه نخست قرن هفتم) که مؤلف آن مدتی را در کارهای دیوانی گذرانده است، نمونه‌ای استثنایی است. (نک: نظام‌الدین یحیی بن صاعد، ۱۳۹۴: ۱-۱۳۵).

۲. در معرفی و ذکر نام و نسب کمتر اتفاق افتاده است که کنیه پدر [در این جا ابی‌حفص]، به جای نام او به کار رود، مگر با این فرض که او به کنیه مشهور بوده باشد.

امراى ماتقدم و ملوكان عصر از من بيجارة ضعيف نحيف در باب نصايح و آداب همه چيز ترتيب کرده ايد [كذا] و چون ارباب فضائل و دانش و بزرگان از سلاطين و ملوك و امرا چنين رساله غريب و عجيب [كذا] التماس کردند، اين بيجارة خاطى و جافى از هر كتابى از كتبهاى موعظه و نصايح بود [كذا] از بزرگان دين جمع کردم، سخت در غايت خوبى؛ چنان که در اين عصر كسى ندیده بود و نشنیده، و در تأليف آوردم و او را تحفة الملوك و نصيحة العجايب [كذا] نام نهادم تا هر كسى از اهل دانش و فضل اين رساله غريب و عجيب را مطالعه کند، او را از آن نصايح، بهره اخروى و دولت دنيواى به حاصل آيد (على بن ابى حفص، ۱۳۸۲: ۱).

چنان که گفتيم، اين بخش از مقدمه را تنها يك نسخه («ق»)، نک: دنباله مقاله) داشته است و از سر تا پاى آن پيدااست که آن را كسى غير از مؤلف نوشته است (از جمله نک: مصنف اين كتاب ...، رحمة الله عليه رحمة واسعة، چنان فرموده است)، و اصولاً آن را، با صورتى که دارد، نمى توان با متن استوار و متين كتاب سنجيد. در عين حال مى توان احتمال داد که اصل عبارات اين مقدمه، با همه آشفتگى لفظى و معنائى، نزديک به اين صورت بوده است:

اما بعد، بدان که مصنف اين كتاب على بن ابى حفص فقيه محمود الاصفهاني، ...، چنان فرموده است که بزرگان ماضى براى امراى ماتقدم و ملوكان عصر، در باب نصايح و آداب، همه چيز ترتيب کرده اند، و چون ارباب فضائل و دانش و بزرگان، از سلاطين و ملوك و امرا، چنين رساله غريب و عجيب، از من بيجارة ضعيف و نحيف التماس کردند، اين بيجارة خاطى و جافى از هر كتابى از كتبها، موعظه و نصايح از بزرگان دين جمع کردم، سخت در غايت خوبى؛ چنان که در اين عصر كسى ندیده و نشنیده، و در تأليف آوردم، و او را تحفة الملوك من النصايح العجايب نام نهادم ...

تحفة الملوك، پيش از اين نیز در سال ۱۳۱۷، به اهتمام سيدحسن تقى زاده و بر اساس نسخه اى مکتوب به سال ۷۶۱ق که تا امروز هم يکى از کامل ترين دست نوشته هاى شناخته شده آن است (نک: احمدى دارانى، ۱۳۸۲: بيست)، تصحيح و طبع شده است.

۱. به کار بردن «فرمودن» از طرف مؤلف ممکن است پذيرفتنى باشد اما فعل ماضى نقلى «فرموده است» از زبان كسى که کار خود را گزارش مى کند، غير متعارف است.
۲. جای شگفتى است که در اين عبارات چند جمله اى کلمه «بزرگان» سه بار تکرار شده است.

درباره معرفی کتاب، ارزیابی چاپ تقی زاده و این چاپ اخیر هم، پیش از این سخنان پرفایده‌ای گفته‌اند. ما برای پرهیز از تکرار و طول سخن، خواننده علاقه‌مند را برای اطلاع از پیشینه کار و آرای بعضی از صاحب نظران به آن جا ارجاع می‌دهیم (نک: صادقی، ۱۳۸۴: ۵۲-۶۳؛ احمدی دارانی، ۱۳۸۲: بیست و سه - بیست و هشت).

اما آنچه سبب شد که نگارنده بعضی از یادداشت‌ها و ملاحظات خود را در باب تحفة الملوک و تصحیح آن، عرضه کند، ارزش‌های استثنایی و قابل توجه آن بود که بعضی از آنها ناگفته مانده بود و یادآوری نکاتی که احتمال می‌داد مصحح محترم را در تجدید چاپ کتاب مفید افتد.

پیش از ورود به اصل سخن لازم است که در اینجا، بعضی از نسخه‌های مورد استفاده مصحح را، با نهایت اختصار، معرفی کنیم:

۱. «ق» نسخه قونیه، در یک مجموعه و بدون تاریخ، با مهر وقف شیخ صدرالدین محمد بن اسحاق [احتمالاً صدرالدین قونیوی (م: ۶۷۲ق)] بر چند صفحه آن. استاد زنده‌یاد مینوی تاریخ کتابت این نسخه را «قبل از ۶۴۰ق» احتمال داده‌اند. «ق» نسخه قابل اعتمادی است؛ اما چند باب کتاب از آن ساقط است (نک: احمدی دارانی، ۱۳۸۲: بیست). تنها در این نسخه است که نام مؤلف در مقدمه آن آمده؛ اما چنان که آوردیم، به احتمال بسیار آن مقدمه را کسی افزوده است.

۲. «ب» نسخه موجود در بریتانیا، با تاریخ کتابت ۷۶۱ق، همان که تقی زاده متن را بر اساس آن تصحیح و چاپ کرده است. «ب» نسخه کاملی است و به نظر می‌رسد ضبط‌های آن، به‌خصوص آن‌جا که با «ق» موافق و هم‌سان است، از روایت دیگر نسخه‌ها قابل اعتمادتر باشد.

۳. نسخه ایاصوفیا، بدون تاریخ. چنان‌که گفته‌اند در حاشیه صفحه‌ای از آن (برابر صفحه ۳۲ چاپی) بیتی از غزلیات شمس - احتمالاً - به خط کاتب متن آمده است، زمان کتابت آن را پس از سال ۷۰۰ق دانسته‌اند. در تصحیح اخیر، این نسخه «اساس» و مبنای کار بوده است؛ اما به دلایلی، که در جای خود باید بیاید، با وجود چند نسخه تقریباً هم‌ارز، ترجیح کلی یک نسخه، گیرم در بعضی از موارد صحیح‌تر، راه تصحیح انتقادی منطقی را بر مصحح می‌بندد و اصولاً نمی‌توان نسخه هم‌ارز با چند نسخه دیگر را مرجح و «اساس» دانست، مگر این که امتیازات دیگری این ترجیح را موجه کند.

بعضى از ارزش‌هاى تحفة الملوک

تحفة الملوک، متنى مربوط به قرن ششم، از جهات گوناگون رساله‌اى ارجمند است. مصحح محترم کتاب به بعضى از ارزش‌هاى آن در مقدمه خود اشاره کرده است (نک: احمدى دارانى، ۱۳۸۲: شانزده). در عين حال افزون چند نکته ناگفته ارزش و اهميت آن را بيش از پيش تأييد مى‌کند:

الف. وجود ابياتى از کليله و دمنه منظوم رودکى: هر بيت تازه‌اى که از رودکى، پدر شعر فارسى به دست آيد، خود گنج بازيافته‌اى است و اگر از اشعار متقدمان همين چند بيت رودکى در تحفة الملوک آمده بود و براى اولين بار نمونه‌اى از کليله و دمنه منظوم او را به دست مى‌داد،^۱ «آن را ارزشمند کرده»^۲ بود و مى‌ارزید که در تصحيح و معرفى آن بکوشيم و صورت منقح آن را به اهل ادب تقديم کنيم.

ابيات رودکى

تا جهان بود از سر آدم فراز	کس نبود از راه دانش ^۳ بى نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان	راه دانش را به هر گونه زبان
گرد کردند و گرامى داشتند	تا به سنگ اندر همى بنگاشتند
دانش اندر تو چراغ روشن است	وز همه بد بر تن تو جوشن است ^۴

(على بن ابى حفص، ۱۳۸۲: ۱۴)

۱. اتفاقاً براى نخستين بار به سبب همين امتياز سر دنيسن راس، استاد زبان فارسى و رئيس مدرسه زبان‌هاى شرقى لندن تحفة الملوک را به ديگران شناساند (نک: صادقى، ۱۳۸۴: ۵۲).

۲. قول علامه قزوينى است (نک: قزوينى، ۱۳۵۳: ۲۵۵).

۳. راه دانش (؟)، راز دانش (؟)؛ حدس آقاى دکتور مسعود قاسمى: «راى و دانش» و در شعر قرن چهارم شواهدى نيز آن را تأييد مى‌کند.

۴. «... رودکى مضمون آن را از عبارات مبتدای کتاب الآداب الكبير ابن المقفع اخذ کرده است» (مينوى، ۱۳۸۰: ز)؛ نيز نک: الآداب الصغیر و الآداب الكبير: «بَلَّغَ مِنْ إِهْتِمَائِهِمْ (إِهْتِمَامِ النَّاسِ) بِذَلِكَ، أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يُفْتَحُ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْعِلْمِ، أَوْ الْكَلِمَةُ مِنَ الصَّوَابِ ... فَيَكْتُبُهُ عَلَى الصُّخْرِ ...» (ابن مقفع، ۱۴۲۰: ۶۷). و بسنجيد با مقدمه قديم شاهنامه: «تا جهان بود مردم گرد دانش گشته‌اند و سخن را بزرگ داشته و نيکوترين يادگارى سخن دانسته‌اند» (ابو منصور بن عبدالرزاق طوسى، ۱۳۶۲: ۱۳۵).

بس که بر گفته پشیمان بوده‌ام بس که بر ناگفته شادان بوده‌ام
(همان: ۳۲)

آن که را دانم که اویم دشمن است وز روان پاک بدخواه من است،
هم به هر گه دوستی جویمش من هم سخن باهستگی گویمش من
(همان: ۵۶ ذیل صفحه از «ب»)

و این بیت‌ها را هم مصحح از رودکی دانسته است:

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توانی رو هوازی^۱ گنج نه
(همان: ۲۳)

هیچ شادی نیست اندر این جهان برتر از دیدار روی دوستان
و ایچ تلخی نیست بر دل تلخ‌تر از فراق دوستان پر هنر
(همان: ۵۱)

ب. وجود ابیاتی از ابوشکور بلخی و ظاهراً از آفرین‌نامه او که از دیرزمان توجه محققان را به خود جلب کرده است. استاد سعید نفیسی در سال ۱۳۱۲ در طی مقاله‌ای ۱۶۳ بیت از تحفة الملوک را که در بحر متقارب است، از ابوشکور دانسته است (نک: صادقی، ۱۳۸۴: ۵۲؛ احمدی دارانی، ۱۳۸۲: شانزده؛ لازار، ۱۳۶۲: ۱۲۷-۹۱)، و این کتاب تا به امروز نخستین منبعی است که این ابیات را آورده و گاهی نیز به نام «ابوشکور» تصریح کرده است (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۲، ۱۵، ۲۶، ۵۲، ۸۸). همچنین از فردوسی (۵ بیت)، عنصری (۲ بیت) و نیز سنایی (د. حدود ۵۳۸ق)، آخرین شاعری که در این کتاب ابیاتی (۲ بیت) از او آمده است.

ج. وجود ابیات و عباراتی که مضمون آنها در سخن سعدی نیز آمده است. اگر تألیف تحفة الملوک در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم باشد، می‌توان احتمال داد که این کتاب در انتقال این معانی به شعر شیخ شیراز مؤثر بوده است. به این نمونه‌ها توجه کنید:

۱. در لغت‌نامه این بیت را نیز از رودکی آورده‌اند (ذیل «هوازی»؛ یک‌باره، به یکبار):

مردمان از خرد سخن گویند تو هوازی حدیث غاب کنی

ملاحظاتى درباره تحفة الملوک و تصحيح مجدّد آن / ۵۷

۱. چوياقوت بايد سخن بى زبان^۱ سبک سنگ، ليکن بهايش گران
سخن گر نگويى توانيش گفت و مر گفته را باز نتوان نهفت
سخن تا نگويى تو را زير دست زير دست شد کز دهان توجست
(على بن ابى حفص، ۱۳۸۲: ۳۲)

بسنجيد با بوستان (سعدى شيرازى، ۱۳۸۱: ۱۵۴):

سخن تا نگويى بر او دست هست چو گفته شود يابد او بر تو دست
سخن ديو بندى است در چاه دل به بالاي کام و زبانش مهل
توان باز دادن ره نره ديو ولى باز نتوان گرفتن به ريو
بيت دوم تحفة الملوک با اندک تفاوتى در کليله و دمنه (نصرالله منشى، ۱۳۸۰: ۹۹) نيز
آمده است، بدین صورت:

سخن تا نگويى توانيش گفت و مر گفته را باز نتوان نهفت
و چون نسخه‌هاى «ق» و «ب» آن را نداشته‌اند (نک: على بن ابى حفص، ۱۳۸۲: ۳۲ ذيل
صفحه) به احتمال بسيار افزوده کاتبان است.

و مضمون بيت سوم نيز به گونه‌اى در يوسف و زليخاى طغانشاهى آمده است:

سخن تا نگويى تويى شاه آن چو گفتى شود شاه تو در زمان
(شمسى عراقى، ۱۳۴۴: ۵۳)

و پيشينه اين معنى به سخنى از امام على^(ع) مى‌رسد که فرمود: «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ
تَتَكَلَّمْ بِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ: سخن در بند توست تا آنگاه که نگفته‌اى، چون به
زبان آوردى تو در بند آن خواهى شد» (على بن ابى طالب، ۱۳۶۸: ۴۳۰؛ نيز نک: يوسفى،
۱۳۸۱: ۳۷۳).

۲. جراحاتُ السَّنَانِ لَهَا التَّيْمَامُ وَلَا يُلْتَمَامُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ^۲
(على بن ابى حفص، ۱۳۸۲: ۳۴)

۱. بى زبان (؟): «ب» و «ق» آن را «بى‌زبان» آورده‌اند و ظاهراً بر زبان صحیح است. نک: دنباله مقاله.
۲. اين بيت در ثمار القلوب ثعالبى (ذيل «جرحُ اللسان») به صورت «جراحات السُّيُوفِ...» و بى نام شاعر آمده
است (نک: ثعالبى، ۱۹۶۵: ۳۳۳).

گویی این عبارت کلیله و دمنه ترجمه گسترش یافته بیت یادشده است: «اگر به شمشیر جراحی افتد هم علاج توان کرد و التیام پذیرد و پیکان بیلک که در کسی نشیند بیرون آوردن آن هم ممکن گردد، و جراحی سخن هرگز علاج پذیر نباشد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۰: ۲۰۹).

این «تلخ گفتن و زخم زبان» در قول سعدی به «دروغ گفتن» تبدیل شده است: «دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر نیز جراحی درست شود نشان بماند» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۶).

۳. افلاطون گفته است: هرگاه که متحقق شد که به جهد و استطاعت دست دشمن نتوان بریدن، بر آن دست بوسه باید داد تا از روزگار فرصت یابند (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۵۵). بسنجید با بوستان سعدی:

چو دستی نشاید گزیدن، بیوس
که با غالبان چاره زرق است و لوس
(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۳)

۴. به هنگام برنایی و کودکی
درختی که خردک بود، باغبان
چو گردد کلان باز نتواندش
که از کژی و خم بگرداندش
(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۶۷)

و این مضمون در زبان سعدی چه پروردگی و لطافت و فصاحت تمامی یافته است:
هر که در خردیش ادب نکنند
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ
در بزرگی فلاح از او برخاست
نشود خشک جز به آتش راست
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۵۵)

در توضیحات گلستان (یوسفی، ۱۳۷۷: ۴۷۸)، این قطعه را از البیان و التبیان جاحظ، نظیری برای ابیات سعدی آورده‌اند:

قَدْ يَنْفَعُ الْأُدْبُ الْأَحْدَاثُ فِي مَهَلٍ
وَلَيْسَ يَنْفَعُ بَعْدَ الْكِبَرَةِ الْأُدْبُ
إِنَّ الْغُصُونِ إِذَا قَوْمَتَهَا اعْتَدَلَتْ
وَلَا تَلَيْنَ إِذَا قَوْمَتَهَا الْحَطَبُ

۱. نیز نک: یوسفی، ۱۳۸۱: ۲۶۵ و ۴۴۳؛ دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۱۲.

تمثيل اثرپذیری چوب تر و تقابل آن با چوب خشک و همانندی آن با انسان در جوانی و پیری ظاهراً مثل سایر و گردانی بوده است. عبدالله قلانسی نسفی (زنده در اوایل قرن ششم) پس از ذکر بیت دوم قطعه پیش گفته، می گوید: «پدر من مرا به کودکی این سه بیت دیگر بیاموخت:

وَأَنَّ مَنْ أَدْبَتَهُ فِي الصَّبَا كَالْعُودِ يُسْقَى الْمَاءَ فِي غَرَسِهِ
وَالشَّيْخُ لَا يَثْرِكُ أَخْلَاقَهُ حَتَّى يُوَارَى فِي ثَرَى رَمْسِهِ
مَا يَبْلُغُ الْأَعْدَاءُ مِنْ جَاهِلٍ مَا يَبْلُغُ الْجَاهِلُ مِنْ نَفْسِهِ»
(قلانسی، ۱۳۸۵: ۳۸)^۱

۵. نکوهیده باشد دروغ آزمای سوی بندگان و به سوی خدای
یک آهو که از یک دروغ آید به سه راست گفتن نپیرایدا
دروغ آب و آرم کمتر کند وگر راست گویی که باور کند؟!
(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۹۰)

بسنجید با گلستان (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۶):

یکی را که عادت بود راستی خطایی رود درگذارند از او
وگر نامور شد به قول دروغ دگر راست باور ندارند از او^۲
این معنی در گرشاسب نامه نیز سابقه دارد (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۴۳):

به گورد دروغ آن که گردد بسی از او راست باور ندارد کسی
هر آهو که خیزد ز یک کژ سَخُن به صد راست نیکو نگردد ز بُن
در توضیحات گلستان (یوسفی، ۱۳۷۷: ۵۴۸)، از مجمع الامثال آورده اند: «مَنْ عُرِفَ
بِالصِّدْقِ جَازَ كَذْبُهُ وَ مَنْ عُرِفَ بِالْكَذْبِ لَمْ يَجْزُ صِدْقُهُ».^۳

۱. نیز نک: یوسفی، ۱۳۷۷: ۴۷۹-۴۷۸.

۲. در نسخه های خطی گلستان دو قطعه دیگر با همین مضمون آمده است (نک: سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۶۹۳ و ۶۹۴).

۳. نیز نک: میدانی نیشابوری، ۱۴۰۸: ۳۲۵/۳.

۶. خدمت پادشاهان به بازرگانی دریا ماند که گاهی سرد و سلامتی و گاهی رنج و خطر بود:
 ز دریا همیشه گهر ناورند یکی روز باشد که سر ناورند

(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۹۱)

بسنجید با گلستان (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۷۱):

به دریا در منافع بیشمار است وگر خواهی سلامت بر کنار است
 و تمثیل گهر و دریا نیز به مثل سائری می ماند. اسدی طوسی و فخرالدین گرگانی گفته اند:

به دریای ژرف آن که جوید صدف بیایدش جان بر نهادن به کف

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۷۳)

به دریا در گهر جفت نهنگ است چو نوش اندر جهان جفت شرنگ است

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۷۷: ۳۵۲)

۷. گفته اند: دو خوی از نادانی است: ... و دیگر آن که راز خویش به کسی گوید و باز شفاعت کند
 که این راز با کسی مگوی (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۱۳).

نظیر آن از سعدی در گلستان (سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۷۱):

خاموشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگوی

ای سلیم آب ز سرچشمه بیند که چو پر شد نتوان بستن جوی

شیخ یک بار دیگر این معنی را در بوستان (سعدی شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۵۲) پرداخته است:

تکش با غلامان یکی راز گفت که این را نباید به کس باز گفت

به یک سالش آمد ز دل بر دهان به یک روز شد منتشر در جهان

بفرمود جلال را بی دریغ که بردار سرهای اینان به تیغ

یکی زان میان گفت و زنهار خواست مکش بندگان کاین گناه از تو خاست

تو اول نبستی که سرچشمه بود چو سیلاب شد پیش بستن چه سود؟

این معنی در تحفة الملوک به صورت دیگر بیان می شود:

«کسی که راز تو بر دارد و بر دل خویش نهد، او را سبک نباید داشتن؛ چه سبکسار آن بود که

راز خویش با کسی گوید، زیرا چون خویشتن نگاه نتواند داشتن، دیگری چون نگاه دارد:

ز من راز خویش ار نداری نگاه نگه داشتن رازت از من مخواه»

(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۱۷)

چنان که در بیت‌های زیر نیز همان را می‌بینیم، با این تفاوت که تمثیل «تیر و کمان» برای سخنی که ناگهان و بی تأمل بر زبان بگذرد، در آن تازه است و اگر در نسبت آنها به ابوشکور بلخی تردیدی نباشد، قابل ملاحظه است:

چو در دل نگنجد راز کسان^۱ کجا گنجد اندر دل دیگران؟
سخن کوز سی و دو دندان بجست به سی و دو گوش و دل اندر نشست^۲
نیاید دگر باره زی مردمان سخن کز دهان جست و تیر از کمان
(همانجا)

این تمثیل در سال‌های پس از ابوشکور بلخی در حکم مثلی بلیغ بر سر زبان‌ها افتاده و در متون دیگر نیز به صورت‌های متفاوت به کار رفته است:

کليلة و دمنه: «هر سخن که از زندان دهان جست و هر تیر که از قبضه کمان پرید، پوشانیدن آن سخن و بازآوردن آن تیر بیش دست ندهد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۰: ۹۹).

مرزبان‌نامه: «سخن که از دهان بیرون آمد و تیر که از قبضه کمان گذر یافت اعادت آن صورت نیندد» (سعدالدین وراوینی، ۱۳۷۶: ۲۰۰).

مثنوی معنوی:

نکته‌ای کان جست ناگه از زبان همچو تیری دان که آن جست از کمان
وانگردد از ره آن تیر ای پسر بند باید کرد سیلی راز سر

(مولوی، ۱۳۷۳: ۱۰۲/۱)

و سعدی این تمثیل را در قصاید خود آورده است (سعدی شیرازی، ۱۳۵۶: ۷۵۶):

تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز پس واجب است در همه کاری تأملی

۸. چه دینار و چه سنگ زیر زمی هر آن گه کزو نایدت خرمی

(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۲۶)

۱. در نسخه‌ها ظاهراً چنین بوده است، با اشکال قافیه، نک: دنباله مقاله.

۲. در متن چاپی «بسی در دو گوش و دل (؟)» آمده است، ما مصراع را با توجه به نسخه «ق» [= به سی و دو گوش دل] آورده‌ایم.

بسنجید با بوستان (سعدی شیرازی، ۱۳۸۱: ۹۵):

زر از بهر خوردن بود ای پدر ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر
نظیر این قطعه که به رودکی نسبت داده شده است:

سنگ و گوهر یکی است چون نخوری چه کنی خان و مان خود پُر سنگ؟
به دو تنگی بسنده کار مباحش تنگی گور و زندگانی تنگ
(قلانسی، ۱۳۸۵: ۹۹)

۹. گفته‌اند که تشنه به خواب اندر آب روشن همی بیند، چون بیدار شود تشنه‌تر بود (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۲۸).

بسنجید با گلستان سعدی:

تشنگان را نماید اندر خواب همه عالم به چشم چشمه آب
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۶۴)

یادآوری چند نکته

تصحیح تحفة الملوك چنان که در مقدمه آن (احمدی دارانی، ۱۳۸۲: هفت) آمده است، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مصحح محترم بوده است، و نویسنده مقاله حاضر یقین دارد که تأمل دیگر باره، در ارزیابی نسخه‌ها، رعایت وحدت روش در تصحیح، گویا کردن نسخه‌بدل‌ها و بازنگری در متن، بسیاری از سهوها را به صلاح خواهد آورد، در عین حال یادآوری چند نکته را بی‌فایده نمی‌بیند.

الف) عباراتی که با توجه به نسخه‌ها، و از آن میان نسخه «ب»، صورت صحیح‌تری می‌یابند:

* «هستی همه موجودات به قدرت و ارادت اوست و هیچ چیز از ادراک و احاطت علم او بیرون نیست» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱).

«ادراک (احتمالاً خطای چاپی)» در اینجا، معنایی ندارد و «ادراک و احاطت» صحیح است (نک: همو، ۱۳۱۷: ۱)؛ نیز بسنجید با: «چون حق، تعالی، را حد نیست و چگونگی نیست، احاطت و ادراک محال است» (مستملی بخاری، ۱۳۹۰: ۳۹۶/۱).

* «هرگاه که هوا را بر خرد چیره دارند به متابعت هوا دست در اموال و حریم مسلمانان به تطاول دراز کنند» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۷).

بسنجید با: «... به متابعت هوا دست در اموال و حریم [ب: حرم؛ ق: جرایم (۴)] مسلمانان به تطاول دراز کنند». «اموال و حریم» خطا نیست، اما «اموال و حرم» صحیح تر است، چرا که «حرم» (پردگیان، زن و فرزند؛ نیز برابر «ب») معنی «حریم» را نیز شامل است.

* گهرگرچه بالا، نه بیش از هنر ز بهر هنر شد گرامی گهر
(همو، ۱۳۸۲: ۱۵)

«گهر بالا»؟ بسنجید با: «گهر گرچه بالا [ق: والا] نه بیش از هنر؛ و روایت «ق» صحیح است. اسدی طوسی گفته است (به نقل لغت نامه، ذیل «والا»):

یگانه گهر گرچه والا بود نکوتر چو جفتیش همتا بود
* «کسانی که ارکان و شروط گواهی، در رؤیت هلال رعایت باید کردن، غافل بودند، به خدمت بعضی از بزرگان نمودند که ماه دیدیم» (همو، ۱۳۸۲: ۱۷).

بسنجید با: «کسانی که [ق، ب: + از] ارکان و شروط گواهی [ب، اساس: + که]، در رؤیت هلال رعایت باید کردن، غافل بودند...».

□ کسانی که از ارکان و شروط گواهی که در رؤیت هلال رعایت باید کردن، غافل بودند، ...
* «هاشم اصفهانی گوید که سه گروه مردم آن باشند که مادام بر پشیمانی باشند: ...» (همو، ۱۳۸۲: ۲۵).

بسنجید با: «هاشم اصفهانی گوید که سه گروه مردم آن [ق، ب: مردمان] باشند که ...». در آثار قرون گذشته گاهی «آن» به جای «آنان» به کار می رود؛ اما بنا بر جست و جوی نگارنده در این متن نمونه ای ندارد و در اینجا نیز بی مناسبت است، به علاوه ضبط برتر «ق، ب» نیز صحیح است.

□ هاشم اصفهانی گوید که سه گروه مردمان باشند که ... (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۲۱).
* «اگر نادان را سعادت مساعدت کند و اقبال موافقت نماید، دل در آن نباید بستن که امثال این نادر افتد و غالب ظن آن است که به اتمام نینجامد» (همو، ۱۳۸۲: ۲۷).

بسنجید با: «... غالب ظن [ق، ب: - ظن] آن است که به اتمام نینجامد». و «غالب آن است که [= به ظن غالب، به احتمال قریب به یقین]» صحیح است (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۲۲) و در شعر و نثر گذشته سابق دارد:

هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آن است که فرداش نبیند دیدار

(سعدی شیرازی، ۱۳۵۶: ۷۱۹)

* «سخن چون نیکو و به وجه باشد و در وقت خویش گویند، عظیم کارگر آید» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۳۷).

بسنجید با: «سخن چون نیکو و به وجه باشد و در [ب: به] وقت خویش گویند [ب: - گویند]، عظیم کارگر آید». نیز با: «سخن بدانش آن بود که سودمند و به وقت خویش بود» (همو، ۱۳۸۲: ۳۴).

□ سخن چون نیکو و به وجه باشد و به وقت خویش، عظیم کارگر آید (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۳۰)

* «بهترین سودی و منفعتی دوستی کردن و مصادقت نمودن با مردم داناست، و بدترین زیانی، صحبت مردم نادان تصوّر کند، و شرف دوستی محقّر نشناسد که مرد بی دوست، چون سرب بی چشم است» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۴۷).

بسنجید با: «بهترین سودی و منفعتی دوستی کردن [ب: - کردن] و مصادقت نمودن [ب: کردن] با مردم داناست و...»؛ نیز با [صورت مکرر و مجمل عبارت]: «بهترین سودی، دوست دانا شمرد و بدترین زیانی، دوست نادان» (همو، ۱۳۸۲: ۷۰).

□ بهترین سودی و منفعتی دوستی و مصادقت کردن با مردم داناست، و بدترین زیانی، صحبت [ظ: + با] مردم نادان.

در این عبارت «تصوّر کند» را افزوده کاتبان باید دانست یا مانده عبارت ساقط [احتمال تقی زاده، نک: علی بن ابی حفص، ۱۳۱۷: ۳۹] که در کتابت به کلمه ای مانند «نادان» ختم شده باشد.

* «از دوست به اندک چیزی که واقع شود، دست بازداشتن، نه از دانش بود؛ چنانک شاعر گوید، و در قصر آفریدون به ترتیبی دیگر نوشته است:

از دوست به هر زخمی افگار نباید شد وز یار به هر جوری بیزار نباید شد^۱

(همو، ۱۳۸۲: ۴۸)

چنان که در ذیل صفحه آمده است، «ب» «و در قصر آفریدون به ترتیبی دیگر نوشته است» را

۱. بیت از سنایی است (نک: سنایی غزنوی، ۱۳۵۴: ۸۵۸؛ احمدی دارانی، ۱۳۸۲: ۱۴۴).

نداشته است و با توجه به «چنانک شاعر گوید» پیداست که افزوده شده است (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۴۰).

* بر قصر آفریدون نوشته است که از دوستان مخلص آزار دل نگیرند که آن سرمایه نادانی است (همو، ۱۳۸۲: ۴۹).

بسنجید با: «بر قصر آفریدون نوشته [ب: نبشته] است که [ب: - که] از دوستان مخلص [ب+ به اندک تقصیری مجانبت نماید و] آزار دل نگیرند که آن سرمایه نادانی است»؛ نیز با [تکرار عبارت]: «از دوستان مخلص به اندک مباسطت، مجانبت نماید و آزار در دل نگیرد که آن سرمایه نادانی است» (همو، ۱۳۸۲: ۶۹).

□ بر قصر آفریدون نوشته است که از دوستان مخلص به اندک تقصیری مجانبت نماید و آزار [در] دل نگیرد که آن سرمایه نادانی است (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۴۱).

عبارت در سندبادنامه چنین است: «از دوستان به اندک مباسطت مجانبت نماید و آزار در دل نگیرد که آن سرمایه نادانی است» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۲۳۶).

* «دل دشمن به راستی نگراید و وفا و مهربانی در دل ندارد و ازو امید نیکی توقع نشاید داشت» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۵۵).

بسنجید با: «دل دشمن به راستی [ب: به دوستی] نگراید و وفا و مهربانی در دل ندارد و ازو امید نیکی توقع [ب: - توقع] نشاید داشت». اصل سخن تاکید بر دشمنی دشمن و نفی دوستی اوست و نیز گرایش دشمن به «راستی» ناممکن نیست؛ به علاوه، در عبارت «امید چیزی توقع داشتن»، یکی از دو کلمه «امید»/ «توقع» حشو است، بنابراین متن به روایت «ب» صحیح است. عبارت را بسنجید با: «همچنانکه از خار، بار و ثمار توقع نشاید داشت، از مردم بی خرد اهلیت کار نیاید» (همان: ۴۴). و قابوسنامه (عنصرالمعالی، ۱۳۸۰: ۳۸):

ما را صنما همی بدی پیش آری از ما تو چرا امید نیکی داری؟^۱
* «از آموختن ننگ نباید داشتن که دانش، فساد کار را به اصلاح آورد» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۶۸).

«به اصلاح» در کتابت بیشتر کاتبان گذشته «با صلاح» نوشته می شود و ظاهراً به همین

۱. نیز نک: علی بن ابی حفص، ۱۳۱۷: ۴۷.

صورت، یعنی «با صلاح: ضبط نسخه ب» صحیح است و این «با صلاح آوردن» همان «به صلاح آوردن» است که در صفحات ۲۸ و ۷۹ نیز آمده است، گذشته از آن که تقابل «فساد و صلاح» نیز «صلاح» را تأیید می‌کند.

* «سخن نااندیشیده نگوید تا بر هیچ نادانسته درنماند» (همو، ۱۳۸۲: ۷۰).

بسنجید با: «سخن نااندیشیده نگوید تا بر هیچ [ب: برنج] نادانسته درنماند».

□ سخن نااندیشیده نگوید تا به رنج نادانسته درنماند. عبارت در سندبادنامه بدین صورت آمده است: «سخن نااندیشیده مگوی تا در رنج نادانسته نیفتی» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۲۳۷).

* از اندازه برتر مبر دستِ خویش فزون از گلیمت مکن پایِ پیش

(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۹۲)

«ق» در مصراع دوم «مکش پای خویش» و «ب، اساس» هر دو «مکن پای خویش» آورده‌اند [نیز نک: علی بن ابی حفص، ۱۳۱۷: ۸۱]. و به نظر می‌رسد که «ق» صحیح‌تر باشد، یعنی «فزون از گلیمت مکش پای خویش». بسنجید با:

گرساسب‌نامه:

مجوی آنچت آرد سرانجام بیم مکش پای از اندازه بیش از گلیم

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۴۳۶)

خسرو و شیرین:

مجبو بالاتر از دوران خود جای مکش بیش از گلیم خویشتن پای

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۳۳: ۱۸۷)

و با این که برای مصراع نخست نسخه بدلی نداده‌اند، گمان می‌کنم صورت اصلی بیت چنین باشد:

از اندازه برتر مبر جای خویش فزون از گلیمت مکش پای پیش

* «صبر اقتدا کردن است که باری تعالی به رسول، صلی الله علیه، خطاب کرد و فرمود: فَأَصْبِرْ...» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۹۴).

بسنجید با: «صبر اقتدا کردن است که باری تعالی [ق، ب: - که باری تعالی] به رسول، صلی الله علیه، [ق، ب: علیه السلام که باری تعالی] خطاب کرد...».

□ صبر اقتدا کردن است به رسول، علیه السلام، که باری تعالی خطاب کرد و فرمود: ... (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۸۳)

* «کارها هست که در آن شتابزدگی باید کردن که اگر تغافل رود آن مقصود حاصل نشود و چون گل شکفته که اگر ...» (همو، ۱۳۸۲: ۹۵).

بسنجید با: «کارها هست که در آن شتابزدگی باید کردن که اگر تغافل رود [اساس: کند] آن [ب: - آن] مقصود حاصل نشود و [ق، ب: - و] چون گل شکفته که اگر ...» (نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۸۴). ضبط «کند» به جای «رود» خطا نیست، اما در عبارت روایت «ق، ب» صحیح تر و صحیح است، یعنی:

□ کارها هست که در آن شتابزدگی باید کردن که اگر تغافل رود، مقصود حاصل نشود، چون گل شکفته که اگر ...

* «از دو کس راز نگاه نباید داشتن: یکی بر حکیم دانا، دوم بر دوست مهربان» (همو، ۱۳۸۲: ۱۱۷). بسنجید با: «از دو کس راز نگاه نباید داشتن: یکی بر [ب: از] حکیم دانا، دوم بر [ب: از] دوست مهربان». و پیداست که عبارت با ضبط «ب» صحیح است (نیز نک: همان: ۹۷).

* بد بود رای همنشین بدان که بدان را بود نهادِ ددان
به خردمند برگمائی نیک نبود همنشین بی خردان
(همان: ۱۰۳)

«ب» در بیت دوم به جای «نبود»، «نبرد» آورده است و این صحیح است. رابطه معنایی ابیات با این سخن نیز روشن است: «صُحْبَةَ الْأَشْرَارِ تَوْرَثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ» (ابن ماوردی، ۱۴۳۴: ۲۷۲).

* چو در دل نگنجد راز کسان کجا گنجد اندر دل دیگران؟
سخن کوز سی و دو دندان بجست بسی در دو گوش و دل اندر نشست
(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۰۳)

بیت نخست خطای آشکار قافیه دارد و به احتمالی قریب به یقین در مصراع نخست «راز گران» صحیح است. و مصراع آخر را بسنجید با «ق»: «به سی و دو گوش [و] دل اندر نشست» و البته درست همین است.

ب) عباراتی که با توجه به معنی، می‌توان صورت پذیرفتنی‌تری برای آنها احتمال داد:
* «هر که راستی را شعار و دثار خود گرداند، خدای، عزّ شأنه، در سرّ و علانیه بر وی راست آرد»
(همان: ۸؛ نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۷).

ظاهراً صورت صحیح عبارت بدین‌گونه است: هر که راستی را شعار و دثار خود گرداند،
خدای، عزّ شأنه، سرّ و علانیه بر وی راست آرد.

* «هر کاری که ... هیچ غرضی، حالی یا مالی بر وی موقوف نباشد، ترک آن کار بکنند» (همو،
۱۳۸۲: ۱۱).

حالی و مالی رابطه‌ای (تقابل یا تناسب) ندارند و «حالی یا مالی» صحیح است. به عبارتی
از کلیله و دمنه توجه کنیم: «فایده حذق و کیاست آن است که عواقب کارها دیده آید و در
مصالح حال و مال غفلت برزیده نشود» (نصرالله منشی، ۱۳۸۰: ۳۷۸؛ نیز نک: علی بن
ابی حفص، ۱۳۱۷: ۱۰).

* چو یاقوت باید سخن بی‌زیان سبک‌سنگ، لیکن بهایش گران
(همو، ۱۳۸۲: ۳۲)

در مصراع نخست «چو= چون» قید تشبیه است و در این صورت «بی‌زیان بودن» در یاقوت
و سخن وجه شبه بی‌وجهی است، به خصوص با توجه به مصراع دوم حشوی بی‌معنی است
و نسخه‌بدل‌های «ب: بی‌زبان؛ ق: بی‌زبان» نیز بهتر و روشن‌تر از متن نیست، و ظاهراً اصل
مصراع نخست «چو یاقوت باید سخن بر زبان» [بر زفان، حدس تقی‌زاده، نک: (همو،
۱۳۱۷: ۲۵) بوده است.

* از رنج گذشته هیچ تیمار مدار وز نامده جان خویش بیمار مدار
آسان گذرد عمر تو، دشوار مدار یکساعته عمر خویش را خوار مدار
(همو، ۱۳۸۲: ۴۰)

ظاهراً بدین صورت صحیح‌تر است:

از آنچ گذشته هیچ تیمار مدار وز نامده جان خویش بیمار مدار^۱

۱. بیتی از رباعی معروف ختّام را به یاد می‌آورد:

فردا که نیامده‌ست فریاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
(ختّام نیشابوری، ۱۳۷۲: ۱۰۵)

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن
برنامه‌ده و گذشته بنیاد مکن

ملاحظاتى درباره تحفة الملوك و تصحيح مجدد آن / ۶۹

آسان گذرد عمر، تو دشوار مدار یکساعته عمر خویش را خوار مدار

* گر فرق تو را زمانه بر چرخ گذاشت در دل همه عهد و مهر و پیمان تو کاشت،

هم دشمن بی وفاش باید پنداشت بر عهد زمانه ایمنی نتوان داشت

(همو، ۱۳۸۲: ۴۱)

«فرق کسی را بر چرخ گذاشتن (گذراندن، نهادن)» [؟]. مصراع نخست به صورت «گر فرق

تو را زمانه از چرخ گذاشت» صحیح است. بسنجید با:

گر دولت یاری کند و بخت مساعد من فرق سر از چرخ فلک درگذرانم

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۴: ۶۳۹)

در مصراع دوم نیز «در دل عهد و مهر و پیمان کاشتن» حرف بسیار تازه‌ای است، علاوه بر

آن «عهد» با توجه به «پیمان» نوعی حشو است. آیا مصراع در اصل «در دل همه تخم مهر و

پیمان تو کاشت» نبوده است؟

* کار از لب خشک و دیده تر بگذشت تیر غم را ز جان و دل، پر بگذشت

وصل تو مرا چو تنگ آبی بنمود چون پای درو نهادم از سر بگذشت

(علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۴۱)

مصراع سوم در تحفة الملوك تقی‌زاده (همو، ۱۳۱۷: ۳۴) «وصل تو مرا چون نیک نامی

بنمود» (؟) آمده است که آن نیز خطاست و پیداست که در اینجا «تُنک آبی» صحیح است،

آبی کم عمق و قلیل، چنان که سعدی فرمود:

دریای فراوان نشود تیره به سنگ عارف که برنجد تُنک آب است هنوز

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۰۵)

* «زیان چون بخواهد رسیدن، پیش خصم بر وجه سود صورت بندد» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲:

۴۳؛ نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۳۶).

ظاهراً عبارت به صورت «زیان چون بخواهد رسیدن، پیش چشم بر وجه سود صورت بندد»

صحیح است.

* «دین حصار دولت است. خوش دار که عمر اندک است و تیت نیکو دار که عاقبت دشوار

است.» (همو، ۱۳۸۲: ۴۵)

عبارت در صفحه ۸۲ بدین صورت تکرار شده است: «دین حصار دولت است و عمر اندک

و نیت نیکو دار که عاقبت دشوار است (؟)، و در اینجا «ب»: دین را حصار دولت خود دار که عمر اندک است.

به نظر می‌رسد که صورت صحیح عبارت چنین باشد: دین حصار دولت خویش دار [= پیشنهاد تقی‌زاده، نک: علی بن ابی‌حفص، ۱۳۱۷: ۳۸]، که عمر اندک است و نیت [بنیت (؟)] نیکو دار که عاقبت دشوار است.

* «پیغامبر، صلی الله علیه، فرموده است که باری، عزّ شأنه، در حق آنک چیزی خواسته بود، او را دوستی مخلص روزی کند» (همو، ۱۳۸۲: ۴۷).

در اینجا رابطه «روزی شدن دوست مخلص» با «چیزی خواستن» خداوند، روشن نیست؛ عبارت را بسنجید با ترجمه احیاء علوم الدین: «[پیامبر (ص)] در ستایش برادر دینی فرمود: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا... هر که حق، تعالی، وی را نیکویی خواهد او را دوستی نیک روزی گرداند...» (غزالی، ۱۳۸۹: ۳۴۵/۲). و بنابراین «در حق آن که خیری خواسته بود...» صحیح است (نیز نک: علی بن ابی‌حفص، ۱۳۱۷: ۳۹).

* «اگر چنانکه بر محارم و محظورات اقدام نماید یا از اوامر، واجبات ترک کند، مستحبّ و مستحسن آن است که آن دوستی بر خود مکروه نشناسد و از آن دوست نبرد» (همو، ۱۳۸۲: ۵۰؛ نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۴۲).

در متن چاپی «از اوامر، واجبات ترک کند» آمده است، یعنی ظاهراً «واجبات» را بعضی از «اوامر» [جزئی از کل] دانسته‌اند؛ اما با توجه به شیوه مؤلف در اصرار به عطف مترادفات، چنان‌که در همین عبارت می‌بینیم: «محارم و محظورات»، «مستحب و مستحسن» و «بر خود مکروه نشناسد و از آن دوست نبرد»، به نظر می‌رسد که «از اوامر [و] واجبات» صحیح باشد.

* کسی را که دارد نگه، کار خویش^۱ بگو کار دشمن نگه دار پیش

(علی بن ابی‌حفص، ۱۳۸۲: ۵۵)

نسخه‌های خطی کهن قاعدتاً در مصراع دوم «بیش: بیشتر» آورده‌اند و آن صحیح است [نیز نک: علی بن ابی‌حفص، ۱۳۱۷: ۴۷]؛ مگر آن که «پیش» را به معنی «پیشاپیش، از پیش، قبلاً» بدانیم.

۱. کار خویش را نگه داشتن: کار خود را زیر نظر داشتن، مراقب رفتار خود بودن.

* «پنج چیز از قرین بد سرایت کند: شوخی و بی شرمی و دروغ گفتن و لجاج کردن و در کارها دلیری کردن و ناپاکی نمودن» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۶۵؛ نیز نک: همو، ۱۳۸۲: ۵۶).
 آیا در نسخه‌ها «ناپاکی» آمده است؟ اگر نیز چنین باشد، احتمال آن که در اصل «ناپاکی» بوده، قوی‌تر و بیشتر است و «ناپاکی: عصیان و سرکشی و گستاخی» در اینجا صحیح است، چنان‌که «ناپاکی و ناپاک» به جای «ناپاکی» و «ناپاک» در این دو بیت بوستان (سعدی شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۱۷ و ۱۲۰):

دلیری سیه‌نامه‌ای سخت‌دل ز ناپاکی ابلیس در وی خجیل
 یکی پادشاه‌زاده در گنج‌بده بود که دور از تو ناپاک و سرپنجه بود
 * «غایت ابلهی آن است که به تن آسانی علم جویند؛ چه آسانی جستن در کار روزگار بدتر است و دشوارتر کاری به دست آوردن روزبهی است و روزبدتری اندر آسانی [؟]» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۶۷؛ نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۵۸).

در نسخه «ب» به جای «روزگار بدتری»، «روز بدتری [= روزبتری]» است و این صحیح است، به‌علاوه «و روزبدتری» در دنباله سخن زائد و جمله با وجود آن برخلاف خواست گوینده است، چراکه به دست آوردن روزبدتری اندر آسانی، برای آسایش طلبان کار دشواری نیست. بنابراین باید عبارت را چنین دانست: «... آسانی جستن در کار روزبدتری است و دشوارتر کاری به دست آوردن روزبهی است اندر آسانی».

* «و هر که نیکی کسی از کسی بازداشت، مَناع الخیر و بزه‌کار بوده باشد» (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۱۰۱؛ نیز نک: همو، ۱۳۱۷: ۸۷).

در این عبارت «مَناعٌ لِلْخَیْرِ» صحیح است و آن تعبیر قرآنی است: «مَنَاعٌ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَتَمِمْ [قلم: ۱۲] = باز زنده نیکی را از حد درگذرنده بزه‌کاری [است]» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۹۱۵).

* خدمت روز نیک مردان کن تا بر هر کسست بود تعظیم
 قبله خلق گشت سنگ بدانک شد سپرده به پای ابراهیم
 (علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲: ۹۱؛ همو، ۱۳۱۷: ۸۰)

خدمت روز (؟)، گویا همه نسخه‌ها چنین آورده‌اند. تناسب اجزای ایبات ذهن را به «خدمت پای» و تجربه عملی بر «خدمت کفش» می‌برد. عین‌القضات گفته است: «در خدمت کفش مردان کشف افتد، نه بر درگاه سلطان» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۳۸۹/۲).

و سخن آخر آن‌که شاید بسیاری از این سهوها را مصحح محترم تا به امروز تصحیح کرده باشد.

منابع

- ابن الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۳۴ق/۲۰۱۳م). أدب الدنیا و الدین. تشرّف بخدمته و العنايه به الجئة العلمیة بمركز دار المنهاج للدراسات و التّحقیق العلمی. بیروت: دار المنهاج.
- ابن المقفّع، عبدالله (۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م). الأدب الصّغیر و الأدب الکبیر. تحقیق و دراسة د. إنعام فوّاک. بیروت: دار الكتاب العربی، الطبعة الثالثة.
- ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی (۱۳۶۲). «مقدمة قديم شاهنامه». به تصحیح علامه محمّد قزوینی. هزاره فردوسی. تهران: دنیای کتاب.
- احمدی دارانی، علی اکبر (۱۳۸۲). مقدمه و یادداشت‌ها بر تحفة الملوك ۷ علی بن ابی حفص اصفهانی.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: انتشارات طهوری، چاپ دوم.
- الثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمّد (۱۹۶۵م). ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب. القاهرة: دار المعارف.
- ختّام نیشابوری، حکیم عمر (۱۳۷۲). رباعیات. با مقدمه و حواشی به اهتمام محمّدعلی فروغی و قاسم غنی. تهران: کتاب فرزاد.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳). امثال و حکم. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- _____ (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمّد معین و سیّدجعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- سعدالدین وراوینی (۱۳۷۶). مرزبان‌نامه. به کوشش محمّد روشن. تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱). بوستان. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم.
- _____ (۱۳۵۶). کلیات سعدی. به اهتمام محمّدعلی فروغی. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۷). گلستان. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۵۴). دیوان. به اهتمام سیّد محمّد تقی مدرّس رضوی. تهران: انتشارات سنایی.

ملاحظاتى درباره تحفة الملوك و تصحيح مجدّد آن / ۷۳

- شمسى عراقى (۱۳۴۴ق). يوسف و زليخا. بمبئى: مطبعة مظفرى. [چاپ افست: شيراز: كتابفروشى معرفت]
- صادقى، على اشرف (۱۳۸۴). «تدقيقى در تحفة الملوك». مجله نشر دانش، سال ۲۱، شماره ۳: ۵۲-۶۳.
- طبرى، ابوجعفر محمد (۱۳۵۶). جامع البيان عن تاويل آي القرآن [تفسير الطبرى]. ترجمه جمعى از علمائى ماوراءالنهر [مشهور به: ترجمه تفسير طبرى]. به تصحيح حبيب يغممايى. تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- ظهيرى سمرقندى، محمد بن على (۱۳۸۱). سندبادنامه. مقدمه، تصحيح و تحقيق محمداقبر كمال الدينى. تهران: انتشارات ميراث مکتوب.
- على بن ابى حفص اصفهانى (۱۳۱۷). تحفة الملوك. به اهتمام سيدحسن تقى زاده. طهران: چاپخانه مجلس.
- _____ (۱۳۸۲). تحفة الملوك. به تصحيح على اكبر احمدى دارانى. تهران: انتشارات ميراث مکتوب.
- على بن ابى طالب (۱۳۶۸). نهج البلاغة. ما اختاره الشريف ابوالحسن محمد الرضى. با ترجمه سيدجعفر شهيدى. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب فرهنگى.
- عنصرالمعالى كياووس بن اسكندر (۱۳۸۰). قابوسنامه. به تصحيح غلامحسين يوسفى. تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ يازدهم.
- عين القضاة همدانى، ابوالمعانى عبدالله بن ابوبكر (۱۳۷۷). نامه ها. به اهتمام علينقى منزوى و عفيف عسيران. تهران: انتشارات اساطير، چاپ سوم.
- غزالى، محمد بن محمد (۱۳۸۹). احياء علوم الدين. ترجمه مؤيدالدين محمد خوارزمى. به كوشش حسين خديوجم. تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ هفتم.
- فخرالدين اسعد گرگانى (۱۳۷۷). ويس و رامين. به تصحيح محمد روشن. تهران: انتشارات صداى معاصر.
- قزوينى، محمد (۱۳۵۳). نامه هاى قزوينى به تقى زاده. به كوشش ايرج افشار. تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاويدان.
- قلانسى، ابوبكر (۱۳۸۵). ارشاد. به تصحيح عارف نوشاهى. تهران: انتشارات ميراث مکتوب.
- لازار، ژيلبر (۱۳۶۲). اشعار پراكنده قديمى ترين شعرائى فارسى زبان. تهران: انجمن ايران شناسى فرانسه.
- مستملى بخارى، ابوابراهيم اسماعيل بن محمد (۱۳۹۰). شرح التّعريف لِمذهبِ التّصوّف. به تصحيح محمد روشن. تهران: انتشارات اساطير، چاپ سوم.

- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۳). مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد آلین نیکلسن. به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- میدانی نیشابوری، ابوالفضل احمد بن محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م). مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ. قَدَمَ لَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ نَعِيمُ حَسِينِ زُرْزُورٍ. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مینوی، مجتبی (۱۳۸۰): مقدمه بر کلیله و دمنه ← نصرالله منشی.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۰). کلیله و دمنه. به تصحیح مجتبی مینوی. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ بیستم.
- نظام‌الدین یحیی بن صاعد (۱۳۹۴). حدائق السیر. زیر نظر محمد پارسانسب. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۳۳). خسرو و شیرین. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ سوم.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۱). تعلیقات بر بوستان ← سعدی شیرازی.
- _____ (۱۳۷۷). تعلیقات بر گلستان ← سعدی شیرازی.

